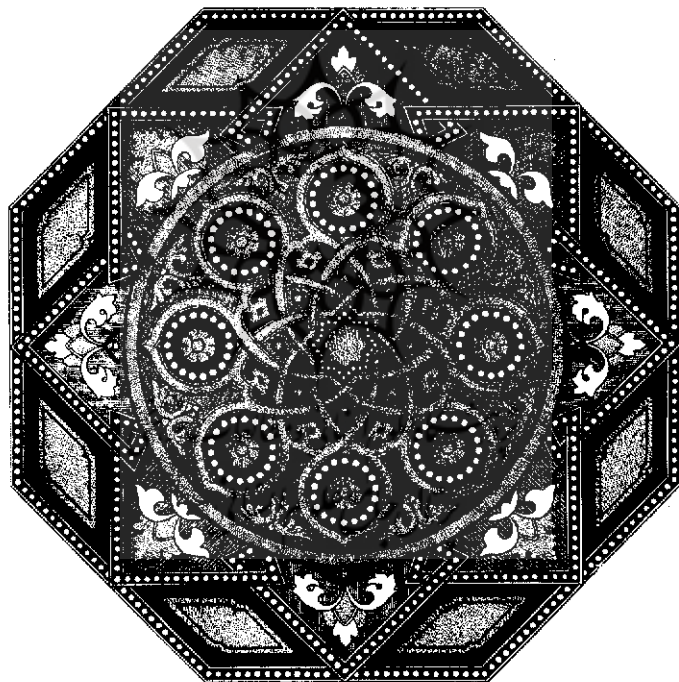


بررسی ادله توحید واجب تعالی

روح الله فدوی بنده قرآنی



مقدمه:

یکی از مسائل اعتقادی که بسیار مورد اختلاف قرار گرفته و آرا و نظرات متعدد و متنوعی در آن ارائه شده، مسأله وحدت و تعدد خدا است. گروهی از خداپرستان از جمله مسلمانان، معتقد به یگانگی خدا هستند و با اعتقاد جازم با شعار کلمه طیبه «لا اله الا الله» خدایان خیالی را نفی می-کنند، اما گروهی دیگر از مردم به وجود یک خدا اکتفا نکرده، برای جهان، دو خدا قائل شده‌اند و می‌گویند: خیرات و خوبی‌ها خدایی به نام «بزدان» و شرور و زشتی‌ها نیز خدایی به نام «اهریمن» دارد. که این گروه همان ثنویه‌ها هستند.

گروه سوم به وجود دو خدا نیز قناعت نکرده، تعداد «آلهه» را به سه اله رساندند، که این همان عقائد هندوها می‌باشد.

و گروهی نیز، داشتن سه خدا آنان را اشباع نکرد و برای هر قسمتی از جهان، خدای ویژه‌ای ساختند؛ خدای زمین؛ خدای آسمان؛ خدای دریاها؛ خدای آتش؛ خدای باد و ... و شاید همین گروه بودند که چون پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) صدای توحید سردادند و فرمودند: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» بسیار شگفت‌زده شده و گفتند: «أجعل الالهة لها واحدا ان هذا لشیء عجاب» [ص، ۵]. یعنی: آیا تمام خدایان را یکی کرده است؟ همانا این یک چیز بسیار عجیب و شگفت‌آور است.

البته گروهی و بهتر است بگوییم گروههای دیگری نیز هستند که دیگر نمی‌توان آنها را خداپرست نامید و در زمره خداپرست به شمار آورد. آنها ستاره‌پرست، آفتاب‌پرست، گاوپرست و... هستند و در قرآن بیش از هر چیزی بر «یگانگی» خدا تأکید شده و شعار نخستین قرآن «لا اله الا الله» می‌باشد. در قرآن این شعار بیش از شصت بار با عبارتهای گوناگون آمده است، و حتی در آیه‌ای کوتاه دو بار ذکر شده است: «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم»

این مقاله به بررسی براهین توحید واجب تعالی پرداخته شده است که این براهین از کتب مختلف فلسفی جمع‌آوری شده است و تقریباً توانسته است مجموعه‌ای از براهین توحید حق تعالی را در کنار هم ذکر کند.

توحید:

توحید یعنی یکی دانستن و در اصطلاح به معنی یکی دانستن خدا و مبدأ هستی است. اعتقاد به یگانگی او از هر جهت، از جهت ذات، از جهت آفرینش، از جهت اداره و چرخاندن کار جهان، از جهت بندگی و پرستش یا راز و نیاز و نیایش و از جهات بسیار دیگر. درباره توحید و یگانگی خدای متعال، اصطلاحات گوناگونی در فلسفه و کلام و عرفان وجود دارد که مهمترین اصطلاحات فلسفی آن عبارت است از:

۱ - توحید در وجوب وجود. یعنی هیچ موجودی جز ذات مقدس الهی واجب الوجود بالذات نیست.

۲ - توحید به معنای بساطت و عدم ترکیب که دارای سه معنای فرعی است:

الف) عدم ترکیب از اجزاء بالفعل.

ب) عدم ترکیب از اجزاء بالقوه.

ج) عدم ترکیب از ماهیت و وجود.

۳ - توحید به معنای نفی مغایرت صفات با ذات، یعنی صفاتی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود مانند صفات مادیات از قبیل اعراض نیستند که در ذات وی تحقق یابند و به اصطلاح «زائد بر ذات» باشند بلکه مصداق آنها همان ذات مقدس الهی است و همگی عین یکدیگر و عین ذات می‌باشند.

۴ - توحید در خالقیت و ربوبیت یعنی خدای متعال شریکی در آفریدن و تدبیر جهان

ندارد.

۵ _ توحید در فاعلیت حقیقی، یعنی هر تأثیری که از هر فاعل و مؤثری سر بزند نهایتاً مستند به خدای متعال است و هیچ فاعلی، استقلال در تأثیر ندارد. «لا مؤثر فی الوجود الا الله».

البته توحید را به صورتی دیگر نیز تقسیم نموده‌اند:

۱ _ توحید در واحدیت: یعنی ذات باری تعالی یکی است و همتایی ندارد این نوع از توحید، اعتقاد به توحید ذاتی است.

۲ _ توحید در احدیت: یعنی ذات باری تعالی دارای هیچ‌گونه اجزایی نیست.

۳ _ توحید در صفات: یعنی میان ذات باری تعالی و صفات ثبوتیه‌اش عینیت حکمفرماست. که در برابر اشاعره اعتقاد به غیریت دارند.

۴ _ توحید در افعال: یعنی ذات باری تعالی فقط دارای یک فعل است.

۵ _ توحید در عبادت: یعنی عبادت فقط مخصوص اوست لا غیر.

ادله توحید:

در باب اثبات توحید واجب تعالی ادله کثیری چه از فلاسفه و چه از متکلمان ارائه شده است که البته بعضی از طریق براهین و ادله عقلی و بعضی از طریق قرآن و احادیث می‌باشد. که ما در این مجال به ذکر بعضی از آنها می‌پردازیم.

برهان اول: وحدت عالم دلیل بر وحدت مبدأ عالم است. این برهان چهار مقدمه دارد:

الف) وحدت عالم یک وحدت واقعی و طبیعی است.

ب) عالمی جز این عالم نیست.

ج) معلول واحد جز از علت واحد صادر نمی‌شود.

د) واجب الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات و الحیثیات.

در رابطه با مقدمه اول، می‌توان در مورد اجزاء عالم سه گونه نظر داد:

۱ - اینکه هیچگونه ارتباطی میان اجزاء جهان نیست، جهان عبارت است از یک سلسله اجزاء و ذرات پراکنده و غیر مرتبط، مانند انباری که از اشیاء متفرقه‌ای انباشته شده است. وجود هیچ جزء به جزء دیگر مربوط نیست. به عبارت دیگر در جهان آنچه ارتباط است میان پاره‌ای از حوادث است که برخی علت بعضی دیگر هستند و زماناً متعاقب یکدیگرند، ولی اجزاء جهان که به صورت اجرام و اجسام خاص مشاهده می‌شوند هیچگونه پیوندی با یکدیگر ندارند. علیهذا اگر فرض کنیم. برخی از اجزاء عالم به کلی معدوم گردد و یا با یک عامل خارج از عالم تغییر وضع و محل بدهد هیچگونه تغییری در اجزاء دیگر و در کل جهان پدید نمی‌آید.

۲ - اینکه اجرام و اجسام با یکدیگر مرتبطند ولی از نوع ارتباطی که مصنوعاً میان اجزاء یک ماشین و کارخانه وجود دارد. اجزاء یک ماشین و یک کارخانه در یک نظام خاص قرار دارند و هرکدام کار مخصوص دارد که برای کار مجموع ضروری است، هرگونه تغییر یا کم و زیاد شدن اجزاء در وضع مجموع اثر می‌گذارد و احیاناً اختلال ایجاد می‌کند.

۳ - اینکه پیوستگی اجزاء جهان عمیق‌تر از پیوستگی اجزاء یک ماشین است، از نوع پیوستگی اعضاء یک پیکر است، یعنی حیات واحد و شخصیت واحد بر جهان حکومت می‌کند، مجموع جهان یک واحد شخصی است، همانطور که یک فرد انسان با همه اعضاء و اجزاء فراوان که بالغ بر میلیاردها سلول می‌شود و هر سلول به نوبه خود از قسمتها تشکیل شده و هر قسمتی از ذرات فراوان فراهم آمده است دارای یک شخصیت و یک روح است نه شخصیت‌ها و حیات‌ها و روح‌ها.

و در نتیجه باید گفت: این نوع سوم از وحدت تأکید شده است و این برهان مبتنی بر این نوع از وحدت است. و در مورد مقدمه دوم، حکمای قدیم براهینی دارند مبنی بر اینکه وجود دو جهان جسمانی منفک از یکدیگر محال است و گفته‌اند چون تعدد عالم، مستلزم خلاء است و عالم حس، منحصر به یک عالم بیش نیست، و یک عالم بیشتر وجود ندارد. و در مورد

مقدمه سوم اینکه وقتی اثبات شد که یک عالم بیشتر وجود ندارد پس یک صانع هم بیشتر ندارد چون در غیر این صورت یعنی اگر صانع عالم متعدد باشد توارد دو علت مستقل بر معلول واحد شخصی لازم می‌آید و این را در مقدمه ذکر کردیم که معلول واحد یعنی عالم جز از علت واحد صادر نمی‌شود. و آن واجب الوجود بالذات است که واجب است از جمیع جهات.

برهان دوم: واجب الوجود، وجود محض و صرف الوجود است و صرف الوجود از وحدت حقه برخوردار است و تعدد و تکثر در آن راه ندارد، زیرا کثرت در صورتی در یک حقیقت واقع می‌شود که افراد آن حقیقت از یکدیگر متمایز باشند و تمایز افراد به آن است که هر یک، واجد معنایی باشد که دیگری فاقد آن است و این با صرافت ناسازگار است بنابراین اگر حقیقتی صرف و محض باشد و هیچ نحوه خلیطی در آن راه نداشته باشد. هر چه بعنوان «فرد دوم» برای آن فرض شود به همان فرد نخست باز می‌گردد و در واقع همان خواهد بود. و نتیجتاً اینکه واجب بالذات ذاتاً یکی است. (۱)

برهان سوم: واجب الوجود وجود محض و صرف الوجود است و صرف الوجود تکرر و تعددپذیر نیست زیرا که صرف الوجود یا وحدت اقتضا می‌کند یا تعدد اقتضا می‌کند، یا نسبت به وحدت و تعدد لا اقتضا است.

اگر شق اول را پذیرفتیم و گفتیم اقتضای ذاتی صرف الوجود وحدت است، مراد و مقصود ما حاصل می‌شود و دیگر نیازی به بحث نیست و اگر شق دوم را گرفتیم و گفتیم: صرف الوجود ذاتاً اقتضای تعدد می‌کنند، در این صورت نتیجه این می‌شود که وحدتی به وجود نیاید؛ یعنی تالی فاسد این فرض، آن است که اگر واحدی به وجود نیاید، کثرتی هم به وجود نخواهد آمد؛ زیرا مبدأ و منشأ کثیر، واحد است و وقتی واحد نبود کثیر هم نخواهد بود. پس اگر صرف الوجود، اقتضای ذاتش کثرت باشد نه کثرتی به وجود خواهد آمد و نه وحدتی و

اگر صرف الوجود لا اقتضا از وحدت و کثرت باشد لازم می‌آید که این دو عنوان، یعنی وحدت و کثرت برای صرف الوجود عرضی باشد و در این صورت محتاج به علت خواهد بود؛ زیرا این شکل عرضی، معلل و محتاج به علت است، در صورتی که در این مقام، هیچ علتی متصور نیست و هیچ‌گونه علتی نمی‌یابیم.

برهان چهارم: وجود از نظر شدت و ضعف ذومراتب است. از نظر شدت به مرتبه‌ای می‌رسد که به بی‌نهایت منتهی می‌شود. آن مرتبه بی‌نهایت که فوق آن مرتبه‌ای تصور نمی‌شود واجب الوجود است به عبارت دیگر آن مرتبه‌ای از وجود که فوق آن، مرتبه‌ای تصور نشود و هیچ‌گونه ضعف و نقصی در آن وجود نداشته باشد، واجب الوجود است. وجودی که در شدت و کمال به این پایه باشد، تعدد و تکثر در آن راه نخواهد داشت زیرا اگر این وجود که در کمال بی‌نهایت است، دارای دو فرد یا بیشتر باشد. لازم می‌آید هر فردی فاقد عین کمالات فرد دیگر باشد و وجودی که فاقد بعضی از کمالات است، بی‌نهایت نخواهد بود و این خلاف فرض است، زیرا فرض این بود که واجب الوجود در شدت و کمال بی‌نهایت است و فاقد بعضی از کمالات را، نمی‌توان دانست.

به سخن دیگر، واجب الوجودی که باید واجد تمام کمالات باشد و فاقد هیچ کمالی نباشد، اگر متعدد باشد، حداقل دو اشکال اساسی پیش می‌آید. یکی آنکه لازم می‌آید واجب الوجود بالذات، فاقد عین کمالات همتای خود باشد و فاقد کمال واجب الوجود نیست، بلکه ناقص است و دوم آنکه لازم می‌آید کامل‌تر از همتای خود نباشد و این خلاف فرض است.

برهان پنجم: این برهان با استفاده از برهان صدیقین و تقریر ملا صدرا (ره) از آن تشکیل یافته است و آن بدین گونه می‌باشد:

وجود دارای مرتبه‌ای است که کامل‌تر از آن امکان ندارد یعنی دارای کمال بی‌نهایت است، و چنین موجودی، قابل تعدد نیست و به اصطلاح، دارای «وحدت حقه حقیقه» می‌باشد. نتیجه اینکه وجود خدای متعال، قابل تعدد نیست.

مقدمه اول این برهان در واقع همان نتیجه برهان صدیقین است زیرا از برهان مزبور، این نتیجه بدست آمد که سلسله مراتب وجود باید منتهی به مرتبه‌ای شود که عالی‌ترین و کامل‌ترین است و هیچ ضعف و نقصی در آن راه ندارد. یعنی دارای کمالات نامتناهی است. اما مقدمه دوم با اندکی دقت روشن می‌شود زیرا اگر فرض شود که چنین موجودی تعدد داشته باشد لازمه‌اش این است که هر کدام از آنها فاقد کمالات عینی دیگری باشد یعنی کمالات هر یک، محدود و منتهای باشد. در صورتیکه طبق مقدمه اول، کمالات واجب الوجود نامتناهی می‌باشد.

ممکن است توهم شود که لازمه نامتناهی بودن کمالات واجب الوجود این است که مطلقاً هیچ موجود دیگری تحقق نیابد زیرا تحقق هر موجود دیگری به معنای واجد بودن بخش از کمالات وجودی است.

جواب این شبهه این است که کمالات سایر مراتب که همگی مخلوق واجب الوجود هستند شعاعی از کمالات وی می‌باشد و وجود آنها تزامنی با کمالات نامتناهی واجب الوجود ندارد. اما اگر واجب الوجود دیگری فرض شود کمالات وجودی آنها با یکدیگر تزامنی خواهند داشت زیرا هر کدام از آنها دارای کمالی اصیل و مستقل خواهد بود و هیچکدام از آنها شعاع و فرع دیگری نخواهد بود.

به دیگر سخن: هنگامی دو کمال عینی با یکدیگر تزامنی پیدا می‌کنند که در یک مرتبه از وجود، فرض شوند اما اگر یکی در طول دیگری باشد مزاحمتی با یکدیگر نخواهند داشت. بنابراین وجود مخلوقات، منافاتی با نامتناهی بودن کمالات خالق ندارد و چنان نیست که وقتی

کمالی را به مخلوقی اضافه می‌کند از دستش برود و خودش فاقد آن گردد، اما فرض وجود دو واجب الوجود با نامتناهی بودن کمالات آنها منافات دارد.

البته این برهان (برهان پنجم) به گونه‌ای همانند برهان پیشین (برهان چهارم) می‌باشد الا اینکه برهان قبل تقریرش به گونه شدت و ضعف مراتب وجود بود و اینکه مرتبه شدید کامل - ترین مرتبه است و بالاتر از آن دیگر کمالی قابل تصور نیست و آن واجب الوجود است و بی - نهایت، و این برهان همان نتیجه برهان صدیقین است و می‌توان گفت که فقط تقریر آنها متفاوت می‌باشد.

برهان ششم: یکی از ادله‌هایی که شیخ در اشارات آورده و در شفا هم بدان پرداخته است از راه تشخیص است:

اگر واجب الوجود متعدد باشد چنین می‌شود که ذاتی است که دارای افراد متعدد است. در این صورت واجب الوجود مانند سایر افراد برای انواع می‌شود که اگر به فرض، این نوع یک فرد هم داشته باشد ممکن است افراد دیگری هم داشته باشد، محال نیست که افراد دیگری داشته باشد. مثل انسان می‌شود که ممکن است با این شخص باشد، یا با آن شخص و یا با شخص دیگر. انسان عین همه این اشخاص است. اگر در باب انسان کسی پرسد که چرا «این» انسان شد و «آن» انسان شد؟ در انسانیت که «هذا بودن» نیست انسانیت که عین «این» بودن نیست پس چرا انسان «این» شد؟ اگر انسان عین «هذیت» (هذا بودن) می‌بود در هر جای دیگر هم باید همینطور می‌بود، و لذا دیگر دو یا چند انسان وجود نداشت و همه یکی می‌شدند. «هذیت» که همان تشخیص است غیر از انسانیت است. نسبت انسانیت با تشخیص مثل نسبت جنس است به فصول. مثلاً اگر لونیت حیثیتش عین حیثیت سفیدی بود، آن وقت محال بود که لونیت غیر از سفیدی باشد. پس به ناچار «هذیت» چیزی است و انسانیت چیز دیگر است.

حال این سؤال مطرح می‌شود که: لم صار الانسان هذا؟ آیا لازمه ذات انسان است که «این» می‌باشد؟ می‌گوییم: نه و الا نمی‌شد که انسان «آن» بشود و همیشه فقط «این» می‌بود انسانیت لا

بشرط است از اینکه «این» باشد یا «آن» و به همین جهت می‌تواند هم این باشد و هم آن. این شدن یا آن شدن علت خارجی می‌خواهد.

پس در مواردی که مفهوم ما دارای طبیعت کلی است، آن طبیعت می‌تواند افراد متعدد داشته باشد (طبیعت کلی همان انسانیت است و افراد، تک‌تک همان تشخیص آنهاست) ولی این فقط در ممکنات پیش می‌آید. اما در باب واجب الوجود، هذیت یا عین وجود است یا لازمه آن که در هر دو صورت نمی‌شود که واجب الوجود فرد دیگری داشته باشد و اگر نسبت به این و آن لا بشرط باشد، برای اینکه این شود یا آن شود نیازمند علت خارجی است و این خلف است. چون دیگر واجب نخواهد بود. لذا تشخیص در واجب الوجود عین ذات او است. (۲)

برهان هفتم: یکی دیگر از ادله‌هایی که شیخ می‌گویند، ملاک تعدد و تکثر است یعنی اینکه ملاک تعدد و تکثر چیست و به چه چیز و به چه علت می‌توانیم بگوییم دو چیز وجود دارد؟ وقتی ملاک‌ها تعدد و تکثر را شناختیم می‌توانیم بگوییم که خدا (واجب الوجود) واحد است یا متعدد و متکثر.

ملاک تعدد و تکثر: شیخ می‌گوید که ملاک تکثر غیریت است تا غیریت نباشد کثرت نیست. این غیریت یا به سبب معنی و ماهیت و ذات است. یا به سبب حامل معنی. اگر دو ماهیت مختلف داشته باشیم قهراً با یکدیگر متحد نمی‌شوند کسی نمی‌تواند بگوید این کتاب و آن شیشه یک چیز هستند، یا انسان و گوسفند یکی می‌باشند.

سبب دیگر غیریت حامل معنی است و مقصود از حامل معنی در اینجا صورت است. مثلاً قدما معتقد بودند که آب و هوا دو عنصر می‌باشند که گاهی به هم تبدیل می‌شوند. مثلاً این شیء الان آب است ولی بعد تحت تأثیر علل خارجی صورت مائیه را از دست داده و صورت هوایی را پیدا می‌کند این دومی همان شیء اولی است و در عین حال غیر از آن است. به اعتبار

ماده همان است و به اعتبار صورت غیر آن می‌باشد. ملاک این مورد از کثرت را ملاک محمول می‌گویند.

ملاک دیگر کثرت، محل و موضوع است. اگر کسی بگوید سفیدی این کاغذ عین سفیدی آن کاغذ دیگر است، می‌گوییم محال است، چون محل‌های این دو سفیدی با یکدیگر فرق دارند. تعدد محل ملاک تعدد حال است.

ملاک دیگر کثرت وضع و مکان می‌باشد، وضع و مکان که متغیر شد تشخیص هم مغایرت پیدا می‌کند.

ملاک دیگر وقت و زمان است مثلاً لازمه حرکت نوعی غیریت است و لذا حرکت مستلزم کثرت است. در عین اینکه حرکت نوعی وحدت دارد و یک بودن است، یک نوع خاص از بودن نه اینکه بودن‌ها.

نتیجه اینکه:

هیچ یک از ملاک‌های تکثر در واجب الوجود نیست. زیرا: اگر بگوییم دارای وضع و مکان است. لازمه آن جسم بودن است و ثابت کرده‌ایم که واجب الوجود جسم نیست.

واجب الوجود دارای زمان هم نیست. زیرا خود زمان از مرتبه فعل واجب است و محال است که زمانی داشته باشد.

واجب الوجود حامل معنی هم نیست. نمی‌شود گفت این واجب قائم به این محل است و آن واجب قائم به محل دیگر. زیرا در این صورت واجب الوجود را باید یک عرض و یک حال بدانیم که این نیز با واجب بودن منافات دارد.

یک شق باقی می‌ماند و آن این است که بگوییم واجب الوجودها به حسب ذات و ماهیت باهم متفاوتند. این را نیز ثابت کرده‌ایم که واجب الوجود ذاتی و ماهیتی غیر از نفس وجوب وجود ندارد. (۳)

برهان نهم: اگر واجب بالذات متعدد باشد، فی المثل دو واجب بالذات در خارج وجود داشته باشد، در این صورت آن دو واجب، در وجوب وجود مشترک خواهند بود و قهراً باید بواسطه یک امر دیگری غیر از این معنای مشترک، از یکدیگر امتیاز یابند. چرا که کثرت و تعدد بدون امتیاز تحقق نمی‌یابد، و اگر هیچ ممیزی میان این دو نباشد هرگز دو چیز نخواهد بود. حال اگر مایه امتیاز میان دو واجب در درون ذات آنها باشد، ترکیب هر یک از آن دو واجب از مایه الاشتراک و مایه الامتیاز لازم خواهد آمد و ترکیب با وجوب وجود سازگار نیست و اگر مایه امتیاز بیرون از ذات آن دو باشد در این صورت یک امر عرضی و مستند به علت خواهد بود. زیرا هر امر عرضی معلل است و آن علت از دو حال بیرون نیست، یا همان ذات واجب است و یا امری مغایر با آن می‌باشد. و هر دو فرض باطل است زیرا اگر ما به الامتیاز معلول ذات واجب باشد، ذات تقدم وجودی بر تمیز و تشخیص خود خواهد داشت چرا که اولاً: تمیز و تشخیص به واسطه ما به الامتیاز حاصل می‌گردد، ثانیاً: علت تشخیص بر خود تشخیص تقدم دارد. و این محال است چون پیش از حصول تمیز، ذاتی تحقق ندارد تا آن تمیز را در خود ایجاد کند. و اگر ما به الامتیاز معلول چیز دیگری است غیر از خود واجب، ذات واجب در تمیز و تشخیص خود نیازمند به غیر خواهد بود. و این محال است. بنابراین تعدد واجب الوجود در هر حال و هرگونه که فرض شود، محال می‌باشد.

برهان دهم: اگر چند واجب بالذات وجود داشته باشد کثرت نمی‌تواند مقتضای ذات آن باشد. زیرا در این صورت هرگز مصداقی برای واجب تحقق نخواهد یافت. چه هر چه به عنوان مصداق برای آن فرض شود کثیر خواهد بود و کثیر بدون آحاد و افراد تحقق نمی‌یابد و چون هیچ واحدی مصداق واجب نیست، کثیر نیز تحقق نمی‌یابد و چون کثیر تحقق ندارد، واجب فاقد مصداق خواهد بود، در حالی که او بنا بر فرض واجب الوجود است و چون کثرت نمی‌تواند مقتضای ذات واجبی باشد، لاجرم مقتضای امری بیرون از ذات واجب خواهد بود و

این نیز محال است، چرا که مستلزم نیازمندی واجب به غیر خود می‌باشد. و این امر با وجوب وجود منافات دارد و به عبارتی می‌توان این‌طور توضیح داد که کثرت از صفات وجود است و صفات وجود عین وجود می‌باشد. بنابراین، کثرت عین کثیر خواهد بود. از طرفی، کثیر همان مجموع آحاد است پس اگر کثرت نیازمند به غیر بوده با دخالت آن تحقق یافته باشد. آحاد نیز نیازمند به غیر خواهند بود، در حالی که هر یک از آحاد بنا بر فرض واجب الوجودند، پس این خلاف فرض خواهد بود.

برهان یازدهم: این برهان، مشهور به برهان تمنع است که این برهان در قرآن ذکر شده است و آن آیه کریمه این می‌باشد:

«لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا» یعنی اگر در آسمان و زمین غیر از ذات خداوند، خدایان دیگر می‌بود آسمان و زمین تباه شده بودند.

البته این برهان تقریرهای گوناگونی شده و تقریر کامل آن بدین صورت است: برهان تمنع مبتنی بر تضاد و تخالف خواست‌های و ارده‌ها نیست بلکه مبتنی بر امتناع وجود هر حادثه ممکن است از ناحیه تعدد اراده‌ها. یعنی اگر واجب الوجود متعدد باشد با فرض هماهنگی و توافق اراده‌ها نیز تمنع وجود دارد. این برهان مبتنی بر سه مسأله می‌باشد:

الف) واجب الوجود بالذات واجب من جمیع الجهات و الحیشیات یعنی در ذات واجب هیچگونه حیثیت امکانی و بالقوه نمی‌تواند وجود داشته باشد اگر عالم است عالم بالوجوب است نه بالامکان و اگر قادر است قادر بالوجوب است نه بالامکان و... و این یعنی محال است که موجودی امکان وجود داشته باشد و از طرف واجب الوجود افاضه وجود به او نشود.

ب) معلول حیثیت وجودش و حیثیت انتسابش به علت ایجادش یکی است. یعنی در معلول دو حیثیت در کار نیست که به یک حیثیت منتسب به فاعل و علت باشد و به حیثیت دیگر موجود باشد. و این مطلب همان است که بوسیله صدر المتألهین بیان شده و به تعبیر

خود او وجود معلول عین ربط و انتساب به علت است. و به همین جهت وجود و ایجاد یکی است نه دو تا.

ج) ترجیح بلا مرجح محال است یعنی اگر یک شیء نسبت به دو شیء نسبت متساوی داشته باشد محال است که بدون دخالت یک عامل خارجی این توازن بهم بخورد.

حال پس از این سه مقدمه می‌گوییم اگر دو واجب الوجود یا بیشتر وجود داشته باشد. به حکم مقدمه اول که: هر موجودی که امکان وجود پیدا می‌کند و شرایط وجودش تحقق می‌یابد. از طرف واجب افاضه وجود به او می‌شود. باید به این موجود افاضه وجود بشود و البته همه واجب‌ها در این جهت نیست واحد دارند با او، و اراده همه آنها علی السواء بوجود او تعلق می‌گیرد. پس از طرف همه واجب‌ها باید به او افاضه وجود بشود.

و از طرف دیگر بحکم مقدمه دوم وجود هر معلول و انتساب آن معلول به علتش یکی است پس دو ایجاد مستلزم دو وجود است و چون معلول مورد نظر، امکان وجود واحد بیش ندارد پس جز امکان انتساب به واحد ندارد. در این صورت انتساب معلول به یکی از واجب‌ها، نه واجب دیگر، با اینکه هیچ امتیازی و رجحانی علی الفرض میان آنها نیست ترجیح بلا مرجح است و انتساب او به همه آنها مساوی است با تعدد وجود آن معلول به عدد واجب الوجودها، این نیز محال است زیرا فرض این است که آن چیزی که امکان وجود یافته و شرایط وجودش محقق شده یکی بیش نیست و اگر فرض کنیم امکان وجودهای متعدد در کار است درباره هر یک از آنها این اشکال وجود دارد یعنی هر واحد از آن متعددها باید متعدد شود و هر یک از این متعددها نیز باید متعدد شود و همچنین الی غیر النهایه و هرگز به واحدهایی که متعدد نشوند منتهی نگردد پس نتیجه اینکه هیچ چیز وجود پیدا نکند.

پس به فرض تعدد واجب الوجود لازم می‌آید که هیچ چیزی وجود پیدا نکند زیرا وجود آن موجود محال می‌شود. پس صحیح است که اگر واجب الوجود متعدد بود، جهان نیست و نابود بود. «لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا»

برهان دوازدهم: آن طبیعتی که دارای یک حد تمام است وقتی که تعیین آن عارض بر حد نوعی آن باشد، تعدد اشخاص یک نوع به علل خارجی محتاج است و آن علل یا اختلاف مواد یا دگرگونی در موضوعات است. و گاه با هر یک از افراد و اشخاص یک نوع ماده‌ای که پذیرای تأثیر است موجود نباشد، آن شخص متعین نخواهد شد. بنابراین تا آن طبیعت مادی نباشد به حسب افراد متعدد نمی‌شود ولیکن اگر آن تعدد لازم ماهیت نوعی باشد آن نوع واحد و غیر متعدد است. بنابراین کثرت و تعدد یا معلول اختلاف مواد و یا معلول اختلاف موضوعات است و واجب الوجود که بر کنار از مواد و موضوعات می‌باشد در آن به هیچ وجه کثرتی نخواهد بود به عبارت دیگر کثرت در ذات واجب الوجود محتاج به دلیل است نه وحدت و یکتایی آن و نتیجه اینکه تعیین واجب الوجود زاید بر ذات او نیست چه اگر زائد بر ذات او باشد در آن وقت آن تعیین کلی بوده و بر افراد بسیار حمل می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مؤاخذ:

- (۱) در توضیح برای «صرف» رجوع کنید به پاورقی آقای شیروانی از کتاب ترجمه و شرح نهاية الحکمة، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ج ۳، ص ۲۲۵
- (۲) درسهای الهیات شفا، شهید مطهری، ج ۲، صص ۲۳۳ و ۲۳۴
- (۳) ر.ک. الهیات شفا، شهید مطهری، ج ۲، ص ۲۳۷
- (۴) کلیات فلسفه اسلامی، غلامحسین آهنی، انتشارات علمی، بهمن ماه ۱۳۶۲، چاپ اول
- (۵) اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی، با پاورقی شهید مطهری، ج ۵، انتشارات صدرا.
- (۶) ترجمه و شرح اشارات و تنبیہات، ابن سینا، نگارش حسن ملکشاہی، انتشارات سروش، سال ۱۳۶۳، چاپ اول.
- (۷) مبانی فلسفه اسلامی، مختار امینیان، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ویرایش دوم: ۱۳۸۰
- (۸) آموزش فلسفه، مصباح یزدی، ج ۲، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، سال ۱۳۷۲
- (۹) خدا از دیدگاه قرآن، سید محمد حسینی بهشتی، انتشارات بعثت.